# 941219-719

**‌‌‌‌‌‌‌چهار‌شنبه – جلسۀ 94**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

راجع به تعارض بین طائفه ثالثه و رابعه ما به این نتیجه رسیدیم که تعارض بین این دو طائفه مستقر است و آنچه که دیروز بحث الغاء عنوان مطرح کردیم در مقام صادق نیست. توضیح ذلک:

ما عرض کردیم طائفه ثالثه می‌گوید کسی که فراموش کند طواف نساء را باید طواف نساء بکند اگر قادر باشد. اگر قادر نباشد نائب بگیرد. طائفه رابعه هم می‌گوید که کسی که طواف نساء را فراموش کرده باید طواف نساء بجا بیاورد اگر حج خواهد رفت. اگر حج نمی‌رود نائب بگیرد. نسبت به کسی که قادر است حج برود ولی نمی‌رود تعارض می‌کنند به عموم من وجه. قادر و لایحج. رجوع می‌کنیم به آن جمع عرفی که کردیم بین طائفه اولی و طائفه ثانیه که گفتیم جائز است استنابه. نتیجه می‌شود مسلک مشهور. مشهور هم همین را گفتند. مشهور هم گفتند اگر خودت می‌روی خودت برو طواف نساء بکن. خودت نمی‌روی، منتها نه این‌که امروز نمی‌روی تا موسم حج نمی‌روی، نائب بفرست و لو می‌توانی بروی اما نمی‌خواهی بروی. مشهور گفتند شما نائب بگیر. بعد از تعارض اطلاق وجوب طواف نساء مباشرة بر قادر با اطلاق این فقره دوم از طائفه رابعه که می‌گفت من لایحج یامر من یطوف عنه نوبت می‌رسد به آن جمع بین طائفه اولی و ثانیه که ما گفتیم اقتضاء می‌کند جواز استنابه را.

اما این‌که الغاء عنوان اینجا لازم نمی‌آید، نکته‌اش این است که کدام عنوان را شما می‌گویید الغاء می‌شود؟ طائفه ثالثه که امام اخذ نکرد این عنوان را. امام فرمود من نسی طواف النساء لاتحل له النساء حتی یزور البیت. راوی گفت فان لم یقدر امام فرمود یامر من یطوف عنه. عنوان ماخوذ در سؤال سائل الغاء بشود که مشکلی به وجود نمی‌آید. مشکل موقعی به وجود می‌آید که عنوان را در کلام امام ببینیم که امام فرمود القادر یرجع فیطوف للنساء. می‌گوییم اگر مراد شما این است که کسی که حج بجا می‌آورد او طواف نساء بکند خودش و کسی که حج بجا نمی‌آورد نائب بگیرد پس چرا تعبیر می‌کنید به قادر؟ خیلی‌ها قادرند ولی حج بجا نمی‌آورند. شما چرا عنوان قادر را اخذ کردید؟ می‌فرمودید هر کس که حج بجا می‌آورد. اگر بنا است فقط کسانی که حج بجا می‌آورند یعنی نسک بجا می‌آورند چه حج چه عمره آن‌ها مباشرت در طواف بر آن‌ها واجب است پس چرا شما در کلام‌تان فرمودید قادر بر مباشرت طواف نساء باید برود طواف نساء بکند عنوان قدرت می‌شد لغو. اما در کلام سائل اخذ شده. اگر سائل می‌گفت یابن رسول الله الطائر بوله طاهر ام لا؟ امام می‌فرمود نعم بوله طاهر. باز هم می‌گفتید الغاء عنوان لازم می‌آید، اگر ما بگوییم مراد طائر حلال گوشت است؟ نه. سائل این را اخذ کرد امام اخذ نکرد. اما طائفه رابعه او هم که الغاء عنوان لازم نمی‌آید. من لایحج یامر من یطوف عنه. می‌توانیم بگوییم من لایحج لعجزه. و اگر هم الغاء عنوان لازم بیاید در من لایحج به نفع ما است نه به ضرر ما. به نفع آن نتیجه‌گیری که کردیم که گفتیم جائز است من لایحج استنابه بکند. ولی انصاف این است که من لایحج را هم مقید کنیم به من لایحج لعجزه این الغاء عنوان لازم نمی‌آید.

[سؤال: ... جواب:] چه کنیم. نسبت عموم من وجه است. تعارض می‌کنند. ... نسبت عموم من وجه است. چه بکنیم.

از این بحث گذشتیم.

راجع به کسی که عمدا طواف نساء را ترک کرده و آمده به وطنش، حالا نمی‌تواند طواف نساء بجا بیاورد، آقای خوئی فرمود که اطلاقات نیابت برای عاجز شامل این مورد هم می‌شود. المریض المغلوب یطاف عنه. المبطون و الکسیر یطاف عنهما.

ما اشکال کردیم. گفتیم واقعا اطلاق دارد این تعابیر نسبت به کسی که عمدا و عصیانا ترک کند واجب را تا عاجز بشود؟ اگر بیایند بگویند افراد بیمار که توانایی طواف ندارند از طرف آن‌ها نائب طواف بجا می‌آورد، این اطلاق دارد نسبت به جایی که افرادی بودند توانایی هم داشتند عمدا ترک کردند طواف را برگشتند به شهرشان دیگر نمی‌توانند رجوع کنند به مکه؟ انصاف این است که این اطلاق خیلی مشکل است. و لذا ما اینجا دچار مشکل می‌شویم. برای جواز استنابه نسبت به متعمد و یا جاهل مقصر. جاهل قاصر عرفا ملحق می‌شود به ناسی در این احکام. اما جاهل مقصر و متعمد را چطور ما بگوییم ملحق است به ناسی؟

[سؤال: ... جواب:] بالاخره عالم عامد است. ... نه؛ فرض این است که برگشت، عمدا ترک کرد وظیفه را. نه آنی که عمره مفرده بود گفت می‌آیم ایران کار ضروری پیش آمده یک ماه دیگر هم کاروان داریم، بر می‌گردم طواف نساء را بجا می‌آورم. ما هر ماه یک کاروان داریم برای عمره مثلا. نه؛ او را نمی‌گوییم او که متعمد نیست. یا در حج گفت که من برمی گردم می‌روم شهر خودمان در عربستان و بیست و پنجم ذیحجه بر می‌گردم کار دارم در مکه، طواف نساء را آن روز انجام می‌دهم. این‌که متعمد نیست. متعمد کسی است که نسیانا ترک می‌کند طواف نساء را و بعد عاجز می‌شود.

ما فقط یک راه داریم.

[سؤال: ... جواب:] بالاخره عمدا واجب را ترک کرد. عمدا عالما بالحکم او جاهلا مقصرا بوجوب طواف النساء ترک کرد طواف نساء را تا عاجز شد.

تنها یک راه به نظر ما می‌آید برای تصحیح کار این شخص که اگر دل‌تان به حال خودش نمی‌سوزد دل‌تان برای زنش بسوزد و این توجیه ما را بپذیرید. و آن توجیه این است. بگوییم ما جعل علیکم فی الدین من حرج اطلاق دارد. و لو کسی ترک کند واجب را عمدا تا واجب بر او حرجی بشود.

مشهور این را قبول ندارند. و لذا مشهور گفتند کسانی که حج بر آن‌ها مستقر است، مستطیع بودند ولی نرفتند الان عاجز شدند از مستطیع شدن و باید با سختی به حج بروند، در مناسک نوشتند وجب علیه ان یحج بای وجه تمکن. یعنی لاحرج هم رافع نیست. نوع مناسک‌ها این‌طور هست.

فقط مناسک مرحوم استاد و ایشان به آقای خوئی هم مطرح کرده بوند آقای خوئی هم ظاهرا پذیرفته بودند. فرمودند بای وجه تمکن ما لم یقع فی الحرج. فرمودند لاحرج بالاخره امتنان است. امت پیامبر در آن‌ها گناهکار هم هست آن‌ها هم قابل امتنان هستند. الان دیگه حرجی است بر این بیچاره. حالا جوان بود پول داشت حج نرفت، حالا دیگه حج برای او حرجی شده ما جعل علیکم فی الدین من حرج. لاحرج بر می‌دارد.

که مطلب غیر عرفی نیست این مطلب. اگر این را بگوییم در این مواردی که بقاء بر حرمت نساء بر این مرد حرجی است. یک وقت حرجی نیست می‌گوید ما که پیریم، چند صباحی از عمرمان بیشتر نمانده حالا طواف نساء نکردیم نساء بر ما حرام بشود، حالا مثل خواهر و برادر زندگی بکنند، این حرجی نیست. این را نمی‌گوییم. اینجا ما مشکل هست کاری بکنیم.

[سؤال: ... جواب:] وجوب نفسی که ساقط شد با حرج. بحث در مشرعیت استنابه است که با نائب گرفتن بخواهد نساء را بر خودش حلال بکند. خب به حرج که نمی‌افتد از حرمت نساء.

اما آن‌که جوان است از حرمت نساء به حرج می‌افتد،

[سؤال: ... جواب:] همان مقدم بر ضرر هم که ما لاضرر را شاملش دانستیم. این‌ها مقدم بر حرج، لاحرج شاملش بشود. چه مشکلی دارد؟ ... مجرد را خدا که با تشریع خودش او را به حرج نینداخت. بی پولی او را به حرج انداخته. اما اینجا خدا به او می‌گوید نه نائب بگیر نه خودت می‌توانی کاری بکنی نه نائب جائز است بگیری. خودت که نمی‌توانی تکوینا. نائب را هم من قبول ندارم. من شارع قبول ندارم بسوز و بساز. این بر خلاف ما جعل علیکم فی الدین من حرج است. ... این موارد ظهور عرفی این است که بعد از نیابت نائب حلال می‌شود مباشرة النساء بر این شخص نه بدون نیابت. از این مشروعیت نیابت را استفاده می‌کنیم. ... بحث این است که با نیابت نائب حلال می‌شود نه همین‌طوری. نیابت نائب که موجب حلیت شد، دیگه موجب حلیت است. چه فرقی می‌کند؟ نهایت دلیلی که توانستیم بیاوریم این است. اگر این را قبول ندارید ما اطلاقات استنابه را در او مناقشه کردیم.

این غیر از کلام صاحب جواهر است. صاحب جواهر در ناسی گفت اختیارا هم استنابه جائز است اما در متعمد اختیارا استنابه جائر است اما در موارد عجز استنابه جائز است. اشکالی که ما کردیم که عرض کردیم آقای سیستانی هم در بحث عمره مفرده مطرح کردند این است که در فرض عجز هم دلیل بر مشروعیت استنابه ما نداریم. در همان فرضی که آقای سیستانی مطرح می‌کردند که عمدا اعمال عمره مفرده را بجا نیاورده آمده وطنش. دیگر هم نمی‌تواند برود. اینجا فی خروجه عن الاحرام بالاستنابة لاعمال الطواف اشکال. ما آنجا هم همین را می‌گوییم. می‌گوییم این وضع ادامه پیدا کند برای این جوان حرجی است. باقی بماند بر احرام، حرجی است. و لذا از این راه علم پیدا می‌کنیم به مشروعیت استنابه بعد از ضمیمه کردن دلیل لاحرج.

در خنثی آنجا هم ملتزم می‌شویم که اگر به حرج می‌افتد ما با لاحرج بر می‌داریم تکالیف را. ولی در مورد لاحرج رافع نیست. نمی‌شود بگوییم این خنثی که فی علم الله مرد است برود با مردی دیگری ازدواج کند یا فی علم الله زن است برود با زن دیگری ازدواج کند و واقعا هم نمی‌داند که زن است یا مرد. بحث ازدواج چون از امور خطیره است با لاحرج رفع نمی‌شود. حالا همان هم آقای زنجانی پذیرفتند. خیلی استیحاش نکنید. همانجا هم آقای زنجانی گفتند حرجی است. خنثی از اول بنا بگذارد. نه این‌که دمدمی مزاج. یک روز می‌خواهد زن باشد یک روز می‌خواهد مرد باشد. یک روز با یک آدم کذا آمد بیرون یک روز با یک خانم. می‌گوید تخییر استمراری است. نخیر. از اول تصمیمت را بگیر. یک راه را انتخاب کن. بنا بگذار زن باشی خنثی مشکل، طبق این زن بودن زندگی‌ات را تنظیم کن. یا بنا است مرد باشی طبق مرد بودن زندگی‌ات را تنظیم کن. اما این‌که مشهور می‌گویند احتیاط کن نه ازدواج کن با مرد نه ازدواج کن با مرد این حرجی است. حالا آنجا هم که آقای زنجانی این‌طور فرمودند. دیگران اشکال می‌کنند می‌گویند امر ازدواج امر خطیر است.

[سؤال: ... جواب:] اینجا زن خودش است. مثل این‌که در حال صوم جماع بکند. او هم که گفتیم با استنابه مشروع می‌کنیم استنابه را به ضمیمه لاحرج. و این مشکل حل می‌شود. ... شما مثل این‌که بنا ندارید مشکل این آقا را حل کنید. ... ما که لاحرج را در محرمات جاری می‌دانیم. ... نه؛ گاهی هم لاحرج هم ضروریت عرفیه [است]. گاهی ضروریت عرفیه هم هست. اصلا زندگی‌شان مختل می‌شود. ... کشف می‌کنیم استنابه جائز است برای طواف نساء. اما اگر به حرج می‌افتد اگر خودش برود اینجا را نمی‌گوییم. به حرج می‌افتد بیفتد برود. چرا عمدا خودش را گرفتار کرد. با تحمل حرج باید برود طواف نساء بکند. اما در جایی که نه؛ اصلا عرفا یا عقلا تمکن ندارد از رفتن به حج برای مباشرت طواف نساء، بگوییم نیابت هم در حق تو مشروع نیست، یعنی راه‌ها را برای او بستیم، این انصاف این است که ما خلاف دلیل لاحرج است. ... اگر رفتن به مکه برای او حرجی است ما نمی‌دانیم شارع چی را برای او تجویز کرده. ... اشکال ندارد. اگر دلیل لاحرج بود، آنجا لقائل ان یقول که رفتن بر این شخص حرجی است و فرض این است که لاحرج بقاءً انسان‌های گنهکار را شامل می‌شود. زندگی بدون زن هم برای او حرجی است. دو راه هست هر دو راه حرجی است. راهی که حرجی که نیست این است که نائب بفرستد. عیب ندارد آنجا ملتزم می‌شویم. اما اگر ادامه زندگی بدون زن بر او حرجی نیست اینجا ما جواز استنابه را نتواستیم اثبات کنیم. فرق ما با آقایان اینجا شد.

[سؤال: ... جواب:] حالا ازدواج قبل از طواف نساء بنابر نظر عده‌ای که جائز است. اگر گفتیم جائز نیستیم عرض کردم ما با لاحرج مشرعیت استنابه را تجویز کردیم. ازدواج هم می‌تواند بکند. ما مشکلی نداریم با ازدواج. این فرق می‌کند با خنثی. ... یعنی مجرد بماند تا آخر عمر؟ هیچ ضروریتی ندارد؟

مسئله بعد این است که کسی که فوت بکند و طواف نساء به عهده‌اش باشد، مشهور گفتند یجب علی ولیه ان یقضی عنه مثل ولد اکبر که نماز قضای پدر را روزه قضای پدر را بجا می‌آورد، رجل مات و علیه صلاة او صیام، قال یقضی عنه اولی الناس بمیراثه. در طواف نساء هم همین را گفتند. دلیل‌شان ظاهرا صحیحه معاویة بن عمار است: فان توفی قبل ان یطاف عنه فلیطف عنه ولیه.

آقای خوئی فرمودند که چرا فقط این صحیحه را شما دیدید؟ صحیحه دیگر را ندیدید که می‌گوید فلیقض عنه ولیه او غیره. این صحیحه را هم نگاه می‌کردید. فلیقض عنه ولیه او غیره می‌گوید واجب تعیینی نیست بر ولی قضاء طواف نساء از میت. مخیر است ولی و غیر ولی در این مطلب.

نفرمایید پس بر همه واجب کفایی است طواف نساء اموات را بجا بیاورند.

می گوییم این خلاف ضرورت فقه است. این را هم نمی‌گوییم. ولی از ان مات فلیقض عنه ولیه او غیره می‌فهمیم این مطلب را که ذمه میت مشغول است به طواف نساء و بر ولی واجب تعیینی نیست قضاء طواف نساء میت. این را می‌فهمیم. چون اگر واجب تعیینی بود بر ولی المیت قضاء، باید می‌فرمود فلیقض عنه ولیه نه فلیقض عنه ولیه او غیره. از او غیره می‌فهمیم بر ولی واجب تعیینی نیست. واجب تخییری بر همه هم خلاف ضرورت فقه است چون از حج که بالاتر که نیست. شخصی حج بجا نیاورد واجب کفایی است مردم از طرف او حج بجا بیاورند؟ این‌که محتمل نیست فقهیا. پس کشف می‌کنیم که فقط در ذمه این میت طواف نساء هست.

[سؤال: ... جواب:] همین می‌شود. بر ذمه میت طواف نساء است. مستحب است دیگران قضاء کنند طواف نساء این میت را. بر ولی اشد استحبابا است. آقای خوئی همین را می‌فرماید. ... بر ولی واجب کفایی؟ واجب عینی مقصودتان است. ... کلام در این است که آقای خوئی این‌طور فرمود که فلیقض عنه ولیه او غیره معلوم می‌شود واجب عینی بر ولی نیست واجب کفایی هم که بر جمیع مکلفین نیست پس معنایش این است که میت ذمه‌اش مشغول است به طواف نساء و مستحب است دیگران قضاء کنند طواف نساء از طرف او.

ایشان یک بیانی دارد. آن بیان نشان می‌دهد که احتمال وحدت روایت می‌دهد که فلیقض عنه ولیه با فلیقض عنه ولیه او غیره احتمال می‌دهد یک روایت باشد. چرا؟ برای این‌که گفته یک روایتی داریم در سرائر. او دارد طاف عنه ولیه؛ او غیره ندارد. روایت حلبی. اگر ما سند ابن ادریس را به کتاب نوادر بزنطی قبول می‌کردیم فتوی می‌دادیم. آقای خوئی فرمود فتوی می‌دادیم وجوب طواف نساء بر ولی المیت طبق روایت سرائر.

[سؤال: ... جواب:] طاف عنه ولیه. تعبیر این هست. روایت حلبی.

چون این صحیحه معاویة بن عمار مبتلی به اجمال شد. ولی چه کنیم که ما سند مستطرفات سرائر را قبول نداریم چون ابن ادریس سند ذکر نمی‌کند می‌گوید و فی نوادر بزنطی. این نوادر بزنطی به سند صحیح به دست او رسید یا به سند ضعیف، معلوم نیست.

بعد ایشان فرمود حالا که شد مثل بقیه واجبات بر ذمه میت، اگر وصیت کرده از ثلث خارج می‌کنیم. اگر وصیت نکرده دلیل نداریم که باید از ترکه خارج بشود. این‌که مشهور می‌گویند واجبات میت باید از ترکه خارج بشود چون دین است، نخیر. شخصی فوت کرد. پس بزرگ هم ندارد یا گفتید نمازها را که عمدا ترک کرده است مثل آقای تبریزی و آقای سیستانی قضاء آن بر ولد اکبر واجب نیست چون عمدا ترک کرده است. خب شصت سال نماز نخوانده شصت سال روزه نگرفته. مشهور می‌گویند که ورثه! اول بروید نمازها و روزهای این میت را خارج کنید از ترکه میت، دین است. دین الله احق بالقضاء. من بعد وصیه او دین. بعد ارث را تقسیم کنید. عده‌ای هستند از جمله آ‌قای خوئی دل‌شان برای ورثه می‌سوزد. می‌گویند به چه دلیل؟ دین ظاهر است در دین مالی. حج هم که ما ملحق کردیم به دین چون دلیل خاص داشتیم. دلیل گفت که یخرج من صلب ماله انه بمنزلة الدین علیه. اما در غیر دین مالی و حج ما دلیل نداریم که واجباتی که بر ذمه میت هست حکم دین را دارد. ورثه کل مال را تقسیم می‌کنند. میت در عالم قبر باید پاسخگوی شصت سال روزه‌هایی که نگرفته و نمازهایی که نخوانده باشد. می‌خواست وصیت کند آن وقت از ثلثش خارج می‌کردند.

البته عرض کردم مشهور یک روایتی هم مطرح می‌کنند روایت خثعمیه. در روایت خثعمیه از پیغمبر این خانم پرسید ان ابی ادرک فریضة الحج شیخا زمناً لایستطیع ان یحج ان حججت أ ینفعه ذلک؟ قال أ رایتِ لو کان علی ابیک دین فقضیتیه [فقضیتِه] أ کان ینفعه ذلک؟ قالت نعم. قال فدین الله احق من ان یقضی.

این هم سندا ضعیف است هم راجع به حج است. حج را که ما پذیرفتیم دین است. بحث راجع به نمازها، روزه‌ها، طواف نساء [است]. طواف نساء که حج نیست. فوقش طواف نساء جزئی است از حج. حج دین است. کسی که علیه حج مدیون است. اما کسی علیه طواف النساء و لو جزء حج باشد دلیل نداریم که حکم دین را دارد که یخرج من صلب ماله.

این فرمایشان آقای خوئی که انصافا قابل قبول است. دین انصراف دارد به دین مالی. و روایت خثعمیه هم سندا ضعیف است. مقتضای صناعت همین است که ایشان فرمود که دلیل نداریم از اصل ترکه خارج بشود واجبات میت.

[سؤال: ... جواب:] علیه حج، کسی که حج بر عهده او است شارع گفته این حج دین است دلیل می‌شود ما بگوییم طواف نساء هم بر عهده او است دین است؟ این‌که قیاس است.

به نظر ما آن فرمایش اول آقای خوئی ناتمام است.

اولا: چرا ایشان گفت احتمال روایتین است؟ بعد گفت روایت سرائر اگر سندش خوب بود دلیل بر وجوب قضاء طواف نساء بود بر ولی المیت. دو تا روایت مستقل است. اصلا مضمون‌هایش با هم فرق می‌کند. نگاه کنید. کاملا مضمون‌هایش فرق می‌کند. یکی دارد: حتی یزور البیت. یکی دارد: یرسل فیطاف عنه. من نسی طواف النساء فیرسل فیطاف عنه فان مات حج عنه ولیه. یک روایت دیگر دارد که لاتحل له النساء حتی یزور البیت فان مات فلیقض عنه ولیه او غیره فاما مادام حیا فلایصلح ان یقضی عنه. چه احتمال وحدت روایتین است؟

و اگر احتمال وحدت روایتین باشد، اشکال سندی به سرائر را ما قبول نداریم چون معتقدیم اصالة الحس جاری می‌شود در کتاب هایی که به دست ابن ادریس رسیده. ابن ادریس می‌گوید نواد بزنطی این مطلب در او است. و احتمال حس می‌دهیم نوادر بزنطی مشهور بوده در زمان ابن ادریس. و الا خود شیخ طوسی هم دچار مشکل می‌شود چون ما معتقدیم شیخ طوسی سندهایش تیمنا و تبرکا است به کتبش. و الا کتب را همینطوری با علم به اتقان متن از آن‌ها نقل می‌کند نه این‌که بر استادش قرائت کرده همه جا.

[سؤال: ... جواب:] اتفاقا چند بار پرسید. ... بله؛ کتاب الحج نوشته. ... پس چرا در یرسل فیطاف عنه با لاتحل له النساء حتی یزور البیت این احتمال را مطرح نکردید که احتمال وحدت روایتین است. وجهی ندارد احتمال وحدت روایتین.

و به نظر ما هیچ تنافی بین این دو مطلب نیست. ظاهر فلیقض عنه ولیه با فلیقض عنه ولیه او غیره این است که بر ولی واجب است قضاء مثل ولد اکبر. قضاء دیگران مسقط است. عرف این‌طور جمع می‌کند بین دو حدیث. یک حدیث می‌گوید ولد اکبر قضاء کند نمازهای میت را یا طواف نساء میت را. یک حدیث می‌گوید یقضی عنه ولده الاکبر او غیره. عرف می‌گوید یعنی ولد اکبر خصوصیتش این است که بر او واجب تعیینی است ولی می‌تواند از دیگران هم بخواهد یا دیگران تبرع کنند آن‌ها این کار را انجام بدهند. متفاهم عرفی این است.

و لذا به نظر ما اذن ولی هم شرط نیست.

[سؤال: ... جواب:] ولی همان ولد اکبر است. اولی الناس بمیراثه. همان ولد اکبر.

ظاهر این جمع عرفی بین این دو روایت این است: ولد اکبر که ولی میت است واجب است قضاء بکند قضاء دیگران هم مسقط است.

مطالبی در اینجا هست که ما در ضمن دو تا فرع می‌گوییم.

فرع اول خیلی خلاصه: صاحب جواهر از اکثر اصحاب نقل کرده که طواف وداع مجزی نیست از طواف نساء چون مستحب مجزی از واجب نیست. بعد می‌گویند معتبره اسحاق بن عمار چی می‌شود؟ لولا من الله علی الناس بطواف الوداع لرجع الناس الی منازلهم لاینبغی لهم ان یمسوا نسائهم. صاحب جواهر می‌دانید چی می‌گوید؟ می‌گوید احتمال دارد معنای این روایت این باشد که خدا اگر این طواف وداع را مستحب نکرده بود و سنی‌ها طواف وداع نمی‌کردند شیعه‌ها نمی‌توانستند در پوشش طواف وداع طواف نساء بکنند. چون سنی‌ها می‌گفتند کجا دارید می‌روید؟ گفتند می‌خواهیم برویم برای طواف. گفتند چه طوافی؟ خدا طواف وداع را مشروع کرد سنی‌ها طواف وداع می‌کننند شیعه‌ها زیر پوشش طواف وداع طواف نساءشان را بجا می‌آورند. نه این‌که طواف وداع مجزی است از طواف نساء. لولا من الله علی الناس بطواف الوداع شیعه‌ها گیر می‌کردند چطور طواف نساء بجا بیاورند؟

انصافا این خلاف ظاهر است. ظاهرش این است که طواف وداع که خدا منت گذاشت برای مردم باعث شده زن‌ها حلال بشود. نه این‌که باعث شده شیعه‌ها بتوانند طواف نساء بجا بیاورند در پوشش طواف وداع. این خیلی غیر عرفی است. اجتهاد در مقابل نص هم نباید کرد. مستحب مجزی از واجب چرا نشود؟ دنبال دلیل می‌گردیم که معتبره اسحاق بن عمار دلیل است.

این راجع به این فرع.

یک فرع دیگر هم هست: کفاره کسی که طواف نساء را فراموش کرده.

موثقه عمار می‌گوید علیه بدنة ولی هیچکس به این ملتزم نشده که نسیان طواف نساء حتی رجع الی اهله این بدنه داشته باشد. هیچکس ملتزم نشده. و لذا چون اعراض اصحاب است حمل بر مستحب می‌کنیم.

و الحمدلله رب العالمین. روز دوشنبه ان شاء الله.